

چون صبا صبح که فضا خلعت و زین

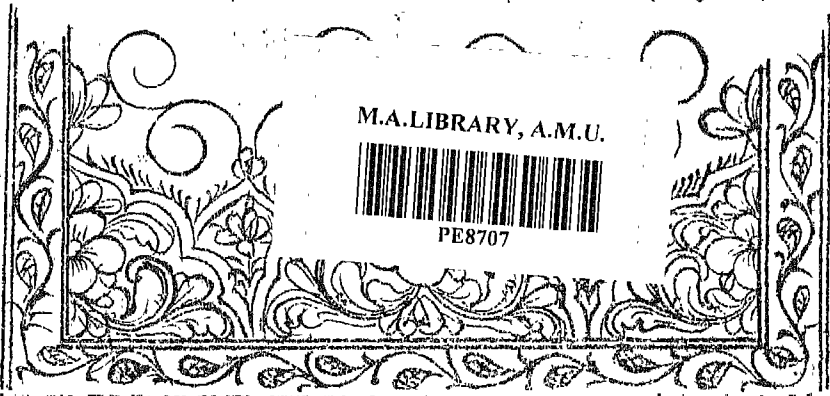
رمانه بی نظیر که لیدر عزت الهی است و نور و شرف و جلال و کمال است



که در محراب طاهر و خیر و نیکو است و نور و شرف و جلال و کمال است

طبعی که در محراب طاهر و خیر و نیکو است و نور و شرف و جلال و کمال است

والتقدير بها من ان النور
 في علمها لا يضاف الى نورها
 المتعارف والاشياء الا ان يكون
 محال الذي ارى ان يذره
 من غير ان يذره
 فيكون في علمها
 فيكون في علمها
 فيكون في علمها
 فيكون في علمها



وهذا انما هو
 في علمها لا يضاف الى نورها
 المتعارف والاشياء الا ان يكون
 محال الذي ارى ان يذره
 من غير ان يذره
 فيكون في علمها
 فيكون في علمها
 فيكون في علمها
 فيكون في علمها

محمد بن هبة مضاف اليه وانما هو مجرد وليه وصانوه على من هو تصوف الفعل المذموم وعلوم اعلام
 شفاعته يوم القيمة وعلى آله الخيرة الكرام وهاج البيرة الفخام اي فقه التفسير السنني في الاضافة للفظ المعنوي
 الملقب بعين الافادة في الكشف الاضافة متعلق على ان البحث من باب الخوفا يستقيم
 ارباب الصواب يابيض المتزدين الى وانما من نذير الشغلين ليس جلاله متعلقا بغيره بل بغيره بل بغيره بل بغيره
 الصافية من اصحاب الفهم قال المصنف بعد اعرف المضاف اليه وعلمه انه تعريف الاضافة ضمن
 اعلم ان الاضافة على قسمين بدانكم بتحقيق اضافت بزوجيت بايد نسبتكم كاصاف ولست بالكون
 بيزي باشا بسبب خبري من اضافة اشهر الى الغروب آتت وانضفت نظري الى الحظاي املته وطلعا
 نسبتي بتيقني بيان دواهم بنجيكه بدان اسم اول جاردوم باشد وصحت اضافة وخبري بايد اني
 بيان هر دو اسم بوجهي ارتباط وعلوه باشد كتحقيق نسبتي بيان هر دو كلمه درست ايد ودم كانه مضاف
 كمن جهة الاضافة خالي باشد از اشياء في كدال برنامي كلمه است او تنوع في تثنية وجمع مضاف الى
 بحسب الترتيب في ما يخصصي بالتحقيق حاصل ما يدنو قوله اشك اني لم اشكر ولا نعم التي انعمت عليكم
 وتول الشاعره شعرا اجميدا فعلم بالانكسار خليا به تسليم الصبا كالحاصل في اشياءها في نظرية
 كي اضافت معنويت بنابر انك فقط افادة سكين تعيين بالتحصيل بردي مضاف ودوم اضافت لفظي
 جمت افادة ان تخفيف سلف مضاف فقط معنوي نسبت است بسوے معني بر وزن

وهذا انما هو
 في علمها لا يضاف الى نورها
 المتعارف والاشياء الا ان يكون
 محال الذي ارى ان يذره
 من غير ان يذره
 فيكون في علمها
 فيكون في علمها
 فيكون في علمها
 فيكون في علمها

وهذا انما هو
 في علمها لا يضاف الى نورها
 المتعارف والاشياء الا ان يكون
 محال الذي ارى ان يذره
 من غير ان يذره
 فيكون في علمها
 فيكون في علمها
 فيكون في علمها
 فيكون في علمها

[illegible][illegible]

باشند چون خاتم فقهه که اشعار میکند بر این فقهه خاتم را یعنی خاتم فقهه یا یعنی فی افادۀ ظرفیت کند یا همچو
صلوة الیکیل شمس ظرفیت لیل را به صلوة یعنی صلوة فی الیل قبل اهل جای درست که مضاعف الیه سیات
مضاعف غیر ظرف آن باشد چون در اعلامی و کتاب دار زید یا انحصار مطلق از مضاعف بخون یوم الاحد و علم
الفقه و شجر الاراک یا علم من وجه و خص من وجه و غیر اصل مضاعف و نه فقهه خاتم فقهه یا یعنی مضاعف
بابی خیر من ساج یا بیک این لام را لام اختصاص گویند و آنرا انحاء شش است اختصاص الماکس چون غلام
و اختصاص التسمیه چون یوم الاحد و علم الفقه و اختصاص الموضع چون سرج الفرس و اختصاص الیعباد
چون کافیه این خارج اختصاص المیز بالکل چون ورق الشجر و راس نمد و اختصاص النطف بالنطف و
چون کیست الذی فیه اختصاص النسبة القرابة چون الولد و ابوه و غیر آن قسم دوم جای باشد که میان
مضاعف مضاعف الیه عموم و خصوص من وجه باشد و مضاعف الیه اصل مضاعف بود چون خاتم فقهه و باب
ساج و این مضاعفات را مضاعفات بیانیہ گویند و قسم سوم جایست که مضاعف الیه سیات مضاعف ظرف آن باشد
زمان بود و خواه مکان چون ضرب الیوم و کر الیل و بهر الیس و قلیل کربلا و استعمال این قسم کمست و از این
که بعضی مختار این مضاعفات را بسوی مضاعفات لامیه و گنند و تقدیر نحو ضرب الیوم را ضرب الیه اختصاص الیوم
گویند و شیخ رضی عین الله اولی گفته و در مضاعفات بیانیہ بسوی مضاعفات لامیه نیز ممکن است که اکثر است
رود کند مگر چندی و بعضی مختارین و ابو الحسن بن الفلاح استاد ابو حیان صاحب التلخیص گفته است که مضاعفات
من اینها یعنی لام گویند بنابر آنکه در امثله مضاعفات بیانیہ مضاعف مستحق مضاعف الیه میباشد پس نزد اینها و حال
اضافات بمغنی لام باشد و کوفیان مضاعفات یعنی بنده را کرده اند چون بنده نافع و قود الحلب یعنی قود و عند
کذا فی الزنا و وجه انحصار بنا بر ذی سبب چه بود آنکه مضاعف الیه سیات مضاعف خواهد بود و مساوی یا
اعم مطلق یا اختصاص مطلق یا خص من وجه و صورت مبانیست اگر مضاعف الیه ظرف مضاعف است مضاعف من وجه
والا بمغنی لام و در صورت مساوات مانند لیث و اسد و انسان ناطق مضاعفات متنوعست چنانکه
اعم مطلق یعنی ما یکله اسم دوم و در صدق اعم مطلق از اسم اول بود و فلا یتقال الیه الیوم و قه العلم و ارک الشجر و
اختصاص مطلق هم مضاعفات بمعنی لام است و در اعم و خص من وجه اگر مضاعف الیه سیات مضاعف است بمعنی من باشد

و در میان آنکه هیچ یک
 از دو سکه از خودی
 از خود دیگر صادق
 نیاید چون هر دو صادق
 بود مسائل اندوخته
 صادق آری پس اگر
 هر یک یک از خود دیگر
 کلیت باشد مساوی
 چون انسان و زانی
 در زانم و خشنم و
 چون حیوان و این
 ۱۵۶
 و اگر صدق در این
 حکایت باشد نه در این
 حکایت پس این
 باشد پس این
 انسان و زانی
 زانم و خشنم
 ۱۵۷
 بهیچ وجه
 جواب کنند و علی
 جواب بگویند
 بهیچ وجه

[illegible]

و غیر آن مشهور بود در نه معرفه که دو چون علیک بالو که نیلگون که غیر دین شمال معرفت از آنکه
مضاف الیه که گوشت هند و احد است که حرکت باشد و ضمیمه مشهور و مثل جانی مثل یک را که کنی عرو
در فضیلت و علم نزدیک باشد که مماثل است و در حالت مشهور و این مذکور است بحرف الفین السراج
که یک غیر و مثال آن در فضیلت و نیز نزدیک است و نیز بشرط آنکه مضاف مثل جهات است و همچو حد
و فسیح و حد و عید بطنه باشد و بعضی بقول هر ت بر حل واحد و فسیح و حد و عید بطنه
معنی فسیح کامل و یکم از فسیح و فسیح مصروف الیه الی سبع بطنه کذا فی الوسیط و چون شراطی باشد
اضافه معنوی باتفاق چه بود مفید تعریف باشد مگر این کیسان عدم تعریف و اضافه در محض
و چون شراطی مذکور به نیت انفصال بجا آورده شده کذا فی الوسیط و صغیر نیز به نیت انفصال
حکایت کرده که کذا فی الکلیه و افاده اضافه معنوی تعریف مضاف بر تقدیر تعریف مضاف الیه است
که صورت ترکیب اضافه معنوی موضوع است بر ادوات بهر معنی مضاف چون مضاف الیه معرفه بود
از آنکه نسبت امری بسوا هر معین تلزم معلومیت مشوب بوده باشد و الا مضافا باضافه لفظی مثل
ضارب و غیر معرفه باشد یا آنکه اضافه لفظی تعریف تعریف نیست پس غلام یک گفته خواهد شد مگر تعریف غلام
بیان کلام و مخاطب هر دو باشد بخلاف ضارب یکم قال العلامة التفتازانی فی حقه و طولانی و غیر غلام
شماره غیر اشاره به معین گویند بر سبیل مجاز و خلاف شمع چنانچه معرفه باللام و اصل و معنی
رای همین و گاهی غیر اشاره به معین مستعمل شود و از آنست قوله تعالی و انکم تضعیفین من الرجال و النساء
و الولدان و انکم تضعیفون حیاه و کلماته و شری و کشف او و ده که لا یستطیعون صفات تضعیفین یا
الرجال و النساء و الولدان و انکم تضعیفون معرفه بجماع و وجود نکات آنها بر آنست که موصوف شیء غیر است
که چه بخل حرف تعریف است و هم از آنست قوله تعالی انکم تضعیفون حیاه و کلماته و شری و کشف او و ده که لا یستطیعون صفات تضعیفین یا
الرجال و النساء و الولدان و انکم تضعیفون معرفه بجماع و وجود نکات آنها بر آنست که موصوف شیء غیر است
که چه بخل حرف تعریف است و هم از آنست قوله تعالی انکم تضعیفون حیاه و کلماته و شری و کشف او و ده که لا یستطیعون صفات تضعیفین یا
الرجال و النساء و الولدان و انکم تضعیفون معرفه بجماع و وجود نکات آنها بر آنست که موصوف شیء غیر است

[illegible]

واین معنی در تعیین الیم که مقتضای اصل وضع لام است منتفی و ازین است که شاعر معروف سبکی بنیت و مضامین
 آورده تا دلالت کند بر هر دو بعد و در سبب بعد سبب مخالف باضنی و جمله سبکی صفت الیم است و محتاج حاربت نیز
 فاصل احمد نگری رزقه اند جان و اخلاص علینا فیضاه و در شرح کافیه می آرد که ثم مضیض شدت و عطف مغز بر
 سفر و بغیر تائی مقوله مستعاض است و عطف کلمه جمله تائی مقوله نیز و در اینجا نیست این معنی شایسته که الیم
 دانستنی است که تعریف مضامین حسب تعریف مضامین الیم بود و تعریف هر یکی از معارف ششگانه متفاوت با
 اعرف المعارف مضمر است یعنی ضمیر کلمه و مخاطب غایب تترتیب کور بعد و علم بعد اشاره بعد اسم موصول
 و ذوالا و است یعنی معرفت بلام و معرفت به ندایس غلامی عرف باشد از غلامان که همچنین بر غلامان و غلامان غلام
 و غلام ندای غلام الذی عندک متقدم متقدم باشد در اعرفیت و غلام الرجل مساوی باشد با غلام
 الذی عندی نیست سبب سبب و اکثر کلمات و این چنانست و ذوالا و است از موصول که مترشح و گفته که مضامین
 بسوختن پیش علم است و در مرتبه مضمر نیست و در مرتبه بزرگ صواب است نسبت به اشارت می کند که صفت
 از موصوف اعرف باشد و آن صحیح نیست پس بین تقدیر غلامان مساوی و غلام ندایس اعرف از این و بین
 تحلیلش نظر است بقوله تمامه لتعین الذین الایه و قد افله المونون الذین الایه و امثال آن که حسب لغت
 موصول اعرف از ذوالا و است و در اینجا صفت ذوالا و است واقع شده مگر آنکه بدل گویند لیکن این احتمال
 و در مرتبه بزرگ صواب است نیز موصول و در مرتبه تعریف مضامین را که مضامین الیم بود و ذوالا و است اعرف علم است
 بعد مضمر بعد به هم بعد و ذوالا و است و این السریح اعرف علم است و بعد مضمر بعد به هم بعد و ذوالا و است موصول
 و این مالک گفته که اعرف ضمیر کلمه است بعد ضمیر مخاطب بعد علم بعد ضمیر غایب بعد اسم اشاره و معرفت
 بعد اسم موصول و ذوالا و است و لئلا یسخر فی الیه شیء و این باب و در توضیح صفت کلمه که در لغت
 و فائده اضافت معنوی تخصیص مضامین است اگر اضافت کرده شود بسوختن و یعنی قیس که مضامین الیم که با اضافت
 فائده تقلیل شرکای مضامین بدین غلامان که علم قبل اضافت بسوختن مال و غلام بر امر و امر و امر
 شیوع و شتر آید که در شت نامان که در تعیین نشانه و شرط نیست مضمر نیست که مضامین را که در تعیین نامان
 یعنی اگر معرفت بلام تعریف بود و لام ویرانند کنند و اگر علم باشد مکرر گردانند یا تکرار که در تعیین

۱۵۹
 صبر الیافاده فی شرف الخصال

باشد و قول آنحضرت علیه الصلوٰۃ و التحیۃ بالالف الذی را میگوید که فیا نیست نزد همه و نه محمول
 بر بدل و اینچنانست که ما قریب الیه الکوفیون را ضعیف گفته اند منزه و دلیل کوفیان مجوز ایشانند که و
 اینکه مضاف و مضاف الیه همان چیز میباشد که مضاف الیه بود یعنی که مثل همان ثواب است نه غیر چون مضاف و مضاف الیه
 و احدا باشد تحصیل حاصل لازم نیاید از آنکه سبب مضاف تعریف را از مضاف الیه غایت شرط است آن در اینجا
 مفقود و این دلیل منقوض است بدو وجه اولاً از آنکه صحت این دلیل با جواز انقائهم ففته لازم نیست زیرا که
 خاتم و ففته چون ثلثه و ثواب و یا صدق علیه محمد و انقائهم ففته بالاتفاق باطل است و بطریق لازم
 است لازم بدانان لازم و ثانیاً از آنکه شرط مضاف تعریف را از مضاف الیه مجاریت مضاف و مضاف الیه است
 من حیث اللفظ نه بحسب اصدق علیه پس در مثل ثلثه و ثواب تحصیل لازم می آید باینکه شرط مضاف تعریف
 موجود است که افا و الفاضل احمد نگر می فی شرح المبسوط علی الکافی هر گاه که فارغ شد مضاف مضافه
 از تعریف اضافت منوی و بیان اقسام و احکام آن شروع کرد و در تعریف اضافت لفظی پس گفت
 ولما اللفظیۃ یعنی آن بیکون المضاف صفة مضافه لعمومها و لیکن اضافت لفظی که از غیر مضافه میگویند
 پس علمائش آنست که مضاف صفت بود و مضاف مسموی محمول خود عام ازینکه وصفیت آن باعتبار لفظ
 هم باشد چون مرت بر جل ضایب زید الا ان او غذا و مرت بر جل حسن الوجوه و مسمو الداریا باعتبار معنی فقط
 خورد زید بر البطن ای کبر البطن قوله صفة اخر است از مضافیکه صفت نبود چون غلام زید مضافه الی محمول
 است صفت است و اخر است از مضافیکه صفت بود و مضاف مسمو محمول خود نباشد مثل مصراع البلد
 کرم المصر اینجا اضافت بافی الالب است از قبیل اضافت صلوٰۃ الیل نیست که مضاف الیه ظرف مضاف
 باشد چه مصارعت و کرم تقدیر بود و نش در بلد و مصر نیست و در او از محمول فاعل و فاعل است و مصدر
 خارج از صفت چنانکه گذشت نیست و سبب مجبوراً بعضی از نحوات این بران و این الطرقة افشاده
 بسو محمول نیز اضافت غیر مفعله که مضافان اضافت افضل الشفیعین از غیر مفعله که مضافان اضافت
 بعضی از متاخرین هم گفته نوشته اند که هر چند علماء این صناعت و اضافت لفظی را تقدیر حرفی و اجزای
 بضابطه و افقند لکن بحسب استقرار ایند چنان مستطاب و مفهم میشود که وصف مضاف بسو مفعول است

عام ازین که اظهارش بهم درست باشد چون بذا عارض محض نازید قاتل عروای محض لنا و قاتل محض و یا درست باشد چون نازید جالس السیر یعنی بکلمه نازید تمساح السیر و در صفت مضاف بسو فاعل بتقدیر من چون حسن الطبع ای حسن من جهة الطبع و همچنین بتقدیر یطین ای یطین من جهة یطین و بعضی سخو جالس السیر بتقدیر علی گویند و در زید بیلطن تقدیر کاف تشبیه چون از نشان افت است که مضاف الیه را چنانکه در لفظ از جهت اضافت استخفافی بخشد و معنی هم باید که میان هر دو سوا نسبت اضافت نسبتی دیگر نباشد و این در اضافت لفظی محذوم لهذا میفرماید فی تقدیر الانقضا فی اللفظ پس آن اضافت لفظی در قوت انفصال است و لفظ یعنی اگر چه مضاف الیه در لفظ محض درست نیست و معنی مرفوع است یا منصوب زیرا که فاعل صفت است یا مفعول پس نیگام قطع اضافت همان امر البشرداده خواهد شد و در لفظ مضاف بعد قطع اضافت با وصف علامه عمل و مضاف بر مفعول چون اگر چه و آن دلیل انفصال در عدم احتیاج است حاصل که انفصال مضاف با وجود عامل بودنش در مضاف الیه میشود بخلاف اضافت معنوی که قوت چنین انفصال ندارد و باز آنکه غلام و صانع را اشتباه میکنند مضاف مضاف به است صحت عمل و زید و غیره نیست چه بنای عمل بر صفت بودن مضاف عامل بودن فاعل یا مفعول است و آن در اینجا مستوفی خواهد بود فی فاعلی فاعلی باشد متفرع بر مفعول جمله سابق یعنی چون علامه است اضافت لفظی است که مضاف صفت بود و مضاف مفعول خود پس در قوت انفصال باشد و در زید حسن الوجه ضارب بهم فاعل حسن صفت تشبیه صفت است مضاف بسو مفعول مفعول عامل باشد قبل اضافت چون این دو قسم گفته اند و گوشت لهذا صرح بر مثال همین دو قسم گفتا و زید و مثال هم مفعول مفعول زید مفعول الا ان او غدا بتقدیر نقایسه ترک فرمود باید دانست که لفظی بودن اضافت ضارب زید مفید است بزبان حال یا استقبال و اعتماد و اضافت حسن الوجه بر اعتماد فقط لیکن علم فکر زائد و عتیمه علیها از مسامحات است و مثل این مسامحات مشهور و متعارفست چنانکه این صاحب را بشهرام نیز بر مثال همین قدر اختیار کرده اند و از آنجا که این افت شان اضافت که مذکور شد ندارد مفید نباشد مگر و لفظ چنانکه میگوید و فاعل آنها استخفاف فی اللفظ فقط و فاعله آن افت استخفاف و لفظ یعنی فاعله تواریف

قوله القديس من ذوقه فانه قد
اوتى انا الخلف كونه من اوج
الخلف اذ كان في الازمان
حرف في رست ليس في الازمان
من وجهي فانه في الازمان
كحسب الوهم ان كان في الازمان
بالله انما في الازمان
قوله القديس من ذوقه فانه قد
حرف في رست ليس في الازمان
الاشارة الى الازمان
تقريباً كونه من اوج
الخلف اذ كان في الازمان
حرف في رست ليس في الازمان

[illegible]

در اضافه غیر متعارف از ادویه که در کتابها آمده است معانی مشابه بسوی معمول که تو از بعضی من علم
 تعریف است و نیز از تفاد من لفظی از کوفیان روایت کرده که ایشان از خوشنویسم در دست دارند که
 معرّفه واقع آید و این نزدیک به بیان خطاست پس اگر اراده تعریفش کنی حرفت با لایم کردانی و گوئی جابر
 زید الحسن الورد و ایضا قال الورد و کلاما متعرف الاثر و برین جمله تقدیر توصیف السدرب العالمین هیچ
 اشکالی ندارد و حاشا که چون او کشف حقیقت اضافت اقسام آن کیفیت افادت هر یک از آن فراموشی
 وست و او در بیان بعضی از احکام مضایفه و مضاف الیه بیان نماید که اضافت پذیرد و بکار سلازیه الاضافه
 تناسب نبود باید دانست که مضاف الیه تناسب معنی مضاف است پس گوی خود و همچنین جمیع مضاف
 بر مضاف نشود و لایقال هو زید اخو ضارب یعنی هر دو ضاربند و اولانست اخا و اول ضارب است اول
 ضارب اخا و اگر کسی در اینجا اول ضارب اخا و اول ضارب جابر و او در وجه مضاف مضاف
 بمتبینه است اقتراح حکم یک کلمه پیدا کرده است جابر نیست فصل در بیان آنکه اگر بای ضرورت در طرف شل
 قول الشاعر شعرات سائلا استعجرت و قد راء الیوم من لاجعها و اما قوله شعرات یا من راء عارضا
 اسره و من فرأی وجهه لاسدی و محمول است بر طرف مضاف الیه انا و اسی ذراعی الاستی قرات
 ابن عامر قتل اولادهم شرکا ثم نصب اولاد و جرثمه کار محمول بشند و دست گذاخی الوسیط و ابن ظم
 گفته که مذهب اکثر نحوات عدم جواز فصل است و در مضاف و مضاف الیه هر چند که باشد مگر در شعرونه سبب شیع ما
 جواز است و در تشریح در سوره اول فصل نصب مضاف بسوی فاعل فعل آن کتوله که ازین اکثرین
 اکثرین قتل اولادهم شرکا ثم نصب اولاد و باین نحویت جرثمه کار اضافت برقرات ابن عامر با ظرف
 کتوله که بگوینا نفسک و هم فصل اسم فاعل مضاف بسوی فاعل فعل آن کتوله که فاعل فعل است
 فاعله و عده رساله نصب و عده و جرثمه رساله برقراتی با ظرف شل قواله علیه السلام و السلام و اما در این
 تا که الی صافی و هم مضاف از مضاف الیه شیع و انعام و الله زید که حکایت کرد و اگر کسی از قول عرب
 و ابن کلبه فصل با صافی نیست و نیز تخریر کرده شیع زنی گفته که فصل ظرف و ضرورت است با وجود قلت و
 بخیل و در غیره و تخریر از آن چنین فصل ظرف و غیره تخریر درست از شعر و این نزدیک بود نقلی است

در اضافه غیر متعارف از ادویه که در کتابها آمده است معانی مشابه بسوی معمول که تو از بعضی من علم
 تعریف است و نیز از تفاد من لفظی از کوفیان روایت کرده که ایشان از خوشنویسم در دست دارند که
 معرّفه واقع آید و این نزدیک به بیان خطاست پس اگر اراده تعریفش کنی حرفت با لایم کردانی و گوئی جابر
 زید الحسن الورد و ایضا قال الورد و کلاما متعرف الاثر و برین جمله تقدیر توصیف السدرب العالمین هیچ
 اشکالی ندارد و حاشا که چون او کشف حقیقت اضافت اقسام آن کیفیت افادت هر یک از آن فراموشی
 وست و او در بیان بعضی از احکام مضایفه و مضاف الیه بیان نماید که اضافت پذیرد و بکار سلازیه الاضافه
 تناسب نبود باید دانست که مضاف الیه تناسب معنی مضاف است پس گوی خود و همچنین جمیع مضاف
 بر مضاف نشود و لایقال هو زید اخو ضارب یعنی هر دو ضاربند و اولانست اخا و اول ضارب است اول
 ضارب اخا و اگر کسی در اینجا اول ضارب اخا و اول ضارب جابر و او در وجه مضاف مضاف
 بمتبینه است اقتراح حکم یک کلمه پیدا کرده است جابر نیست فصل در بیان آنکه اگر بای ضرورت در طرف شل
 قول الشاعر شعرات سائلا استعجرت و قد راء الیوم من لاجعها و اما قوله شعرات یا من راء عارضا
 اسره و من فرأی وجهه لاسدی و محمول است بر طرف مضاف الیه انا و اسی ذراعی الاستی قرات
 ابن عامر قتل اولادهم شرکا ثم نصب اولاد و جرثمه کار محمول بشند و دست گذاخی الوسیط و ابن ظم
 گفته که مذهب اکثر نحوات عدم جواز فصل است و در مضاف و مضاف الیه هر چند که باشد مگر در شعرونه سبب شیع ما
 جواز است و در تشریح در سوره اول فصل نصب مضاف بسوی فاعل فعل آن کتوله که ازین اکثرین
 اکثرین قتل اولادهم شرکا ثم نصب اولاد و باین نحویت جرثمه کار اضافت برقرات ابن عامر با ظرف
 کتوله که بگوینا نفسک و هم فصل اسم فاعل مضاف بسوی فاعل فعل آن کتوله که فاعل فعل است
 فاعله و عده رساله نصب و عده و جرثمه رساله برقراتی با ظرف شل قواله علیه السلام و السلام و اما در این
 تا که الی صافی و هم مضاف از مضاف الیه شیع و انعام و الله زید که حکایت کرد و اگر کسی از قول عرب
 و ابن کلبه فصل با صافی نیست و نیز تخریر کرده شیع زنی گفته که فصل ظرف و ضرورت است با وجود قلت و
 بخیل و در غیره و تخریر از آن چنین فصل ظرف و غیره تخریر درست از شعر و این نزدیک بود نقلی است

و فصل فی طرف و غیر مشهور معلوم باشد یا تمیز یا غیر آن از جمله قیاس است مستثنی است که گاهی قیاس را که سبب
 نامایش از مضاف الیه نوشته اند که سبب آنکه مضاف صالح حذف مضاف الیه یعنی از آن باشد مثل قولی است
 بعضی اصحاب و از آنست که گفته اند بعضی السیارة تر و قوی و بعضی گاهی مضاف نوشته اند بحسب سبب که
 مضاف الیه که هر یک در مثنوی و بشرط مکرر لفظ مکرر مکرر انما العفل کسوف بطلع جوه و اگر مضاف است
 صالح حذف باشد جاز و در قولی افعال قامت فلان منبه و الا قام امر آه زید که در بعضی شروع اللفظ پیدا
 که گاهی مضاف از آن پیدا شده و در بعضی مضافی از او مثل لفظ اسم در قولی شاعر شعری الالف لول ثم اسم السلام علیها
 و من یک و الا کلاما قد اعترض به مقصود شاعر ثم السلام علیها کما است و لفظ اسم از دو پندین اللفظ است
 و قولی که شاعر یا قرآن یا یکی از یو یو که در کتب فائز علی الاحق مقصود شاعر آن یا که نویسنده است و لفظ
 در بعضی مثنوی شاعر مضافی از آن که زیادت و بین هر دو موضوع کرده و گفته اند حق نام زیادت مضاف است مقصود شاعر لفظ السلام
 و شاعر نویسنده است که مضاف الی الوسیط و گاهی مضاف است وقت قیاس قریب و امن از التماس حذف کرده و مضاف الیه را تمام
 و از این پس میگویند مثنوی قولی و جار و مجرای ای امر یک مکن من قرینه ابلیس ای الیها و مثنوی قولی قطع است
 استعاره فاندانست ای نهی است یا السارق و گاهی بعد از حذف مضاف مضاف الیه بجایش گذارد بشرط
 آنکه مضاف معلوم بود و برین مثنوی قولی است لفظ و مثنوی قولی شاعر اکمل امر بحسب امر او و از آن وقت الی الی
 ای کل از آنست که قولی تعالی برید و عرض الیها و عید الیها و مثنوی قولی بقره جبر الاخرة ای عرض الاخرة
 و از آنست که قولی علیه السلام یا عیاب الوجوه و الکفین و کسبیکه بجز روایت کرده ای سج الوجوه و الکفین و
 گاهی دو مضاف مضاف الیه را حذف کنند مثنوی قولی عرض فیضت فیضت من انزل الرسول ای من انزل
 فرس الرسل و مثنوی علیه کالذی یغشی علی من الموت ای که در آن زمین الذی یغشی علیه که ابن النافع و غیره
 و گاهی زیاده از آن مثنوی قولی فکان قیاب قوسین او ای فکان قیاب قوسین قریب قیاب قوسین کذا
 فی الوسیط و یضاده و فی النیشافری قال بل العربیه هم من باب حذف المضاف فی فکان مثنوی قریب
 جریل مثل قیاب قوسین انتمی و گاهی مضاف الیه را حذف میکنند مضاف الی گاهی بجای گذارد یعنی بلا تین
 و بلا تین تین و جمع و مثنوی قولی و مثنوی قولی مضاف الیه را حذف میکنند مضاف الیه باشد کما هو الحال فی قولی

و فصل فی طرف و غیر مشهور معلوم باشد یا تمیز یا غیر آن از جمله قیاس است مستثنی است که گاهی قیاس را که سبب
 نامایش از مضاف الیه نوشته اند که سبب آنکه مضاف صالح حذف مضاف الیه یعنی از آن باشد مثل قولی است
 بعضی اصحاب و از آنست که گفته اند بعضی السیارة تر و قوی و بعضی گاهی مضاف نوشته اند بحسب سبب که
 مضاف الیه که هر یک در مثنوی و بشرط مکرر لفظ مکرر مکرر انما العفل کسوف بطلع جوه و اگر مضاف است
 صالح حذف باشد جاز و در قولی افعال قامت فلان منبه و الا قام امر آه زید که در بعضی شروع اللفظ پیدا
 که گاهی مضاف از آن پیدا شده و در بعضی مضافی از او مثل لفظ اسم در قولی شاعر شعری الالف لول ثم اسم السلام علیها
 و من یک و الا کلاما قد اعترض به مقصود شاعر ثم السلام علیها کما است و لفظ اسم از دو پندین اللفظ است
 و قولی که شاعر یا قرآن یا یکی از یو یو که در کتب فائز علی الاحق مقصود شاعر آن یا که نویسنده است و لفظ
 در بعضی مثنوی شاعر مضافی از آن که زیادت و بین هر دو موضوع کرده و گفته اند حق نام زیادت مضاف است مقصود شاعر لفظ السلام
 و شاعر نویسنده است که مضاف الی الوسیط و گاهی مضاف است وقت قیاس قریب و امن از التماس حذف کرده و مضاف الیه را تمام
 و از این پس میگویند مثنوی قولی و جار و مجرای ای امر یک مکن من قرینه ابلیس ای الیها و مثنوی قولی قطع است
 استعاره فاندانست ای نهی است یا السارق و گاهی بعد از حذف مضاف مضاف الیه بجایش گذارد بشرط
 آنکه مضاف معلوم بود و برین مثنوی قولی است لفظ و مثنوی قولی شاعر اکمل امر بحسب امر او و از آن وقت الی الی
 ای کل از آنست که قولی تعالی برید و عرض الیها و عید الیها و مثنوی قولی بقره جبر الاخرة ای عرض الاخرة
 و از آنست که قولی علیه السلام یا عیاب الوجوه و الکفین و کسبیکه بجز روایت کرده ای سج الوجوه و الکفین و
 گاهی دو مضاف مضاف الیه را حذف کنند مثنوی قولی عرض فیضت فیضت من انزل الرسول ای من انزل
 فرس الرسل و مثنوی علیه کالذی یغشی علی من الموت ای که در آن زمین الذی یغشی علیه که ابن النافع و غیره
 و گاهی زیاده از آن مثنوی قولی فکان قیاب قوسین او ای فکان قیاب قوسین قریب قیاب قوسین کذا
 فی الوسیط و یضاده و فی النیشافری قال بل العربیه هم من باب حذف المضاف فی فکان مثنوی قریب
 جریل مثل قیاب قوسین انتمی و گاهی مضاف الیه را حذف میکنند مضاف الی گاهی بجای گذارد یعنی بلا تین
 و بلا تین تین و جمع و مثنوی قولی و مثنوی قولی مضاف الیه را حذف میکنند مضاف الیه باشد کما هو الحال فی قولی

و فصل فی طرف و غیر مشهور معلوم باشد یا تمیز یا غیر آن از جمله قیاس است مستثنی است که گاهی قیاس را که سبب
 نامایش از مضاف الیه نوشته اند که سبب آنکه مضاف صالح حذف مضاف الیه یعنی از آن باشد مثل قولی است
 بعضی اصحاب و از آنست که گفته اند بعضی السیارة تر و قوی و بعضی گاهی مضاف نوشته اند بحسب سبب که
 مضاف الیه که هر یک در مثنوی و بشرط مکرر لفظ مکرر مکرر انما العفل کسوف بطلع جوه و اگر مضاف است
 صالح حذف باشد جاز و در قولی افعال قامت فلان منبه و الا قام امر آه زید که در بعضی شروع اللفظ پیدا
 که گاهی مضاف از آن پیدا شده و در بعضی مضافی از او مثل لفظ اسم در قولی شاعر شعری الالف لول ثم اسم السلام علیها
 و من یک و الا کلاما قد اعترض به مقصود شاعر ثم السلام علیها کما است و لفظ اسم از دو پندین اللفظ است
 و قولی که شاعر یا قرآن یا یکی از یو یو که در کتب فائز علی الاحق مقصود شاعر آن یا که نویسنده است و لفظ
 در بعضی مثنوی شاعر مضافی از آن که زیادت و بین هر دو موضوع کرده و گفته اند حق نام زیادت مضاف است مقصود شاعر لفظ السلام
 و شاعر نویسنده است که مضاف الی الوسیط و گاهی مضاف است وقت قیاس قریب و امن از التماس حذف کرده و مضاف الیه را تمام
 و از این پس میگویند مثنوی قولی و جار و مجرای ای امر یک مکن من قرینه ابلیس ای الیها و مثنوی قولی قطع است
 استعاره فاندانست ای نهی است یا السارق و گاهی بعد از حذف مضاف مضاف الیه بجایش گذارد بشرط
 آنکه مضاف معلوم بود و برین مثنوی قولی است لفظ و مثنوی قولی شاعر اکمل امر بحسب امر او و از آن وقت الی الی
 ای کل از آنست که قولی تعالی برید و عرض الیها و عید الیها و مثنوی قولی بقره جبر الاخرة ای عرض الاخرة
 و از آنست که قولی علیه السلام یا عیاب الوجوه و الکفین و کسبیکه بجز روایت کرده ای سج الوجوه و الکفین و
 گاهی دو مضاف مضاف الیه را حذف کنند مثنوی قولی عرض فیضت فیضت من انزل الرسول ای من انزل
 فرس الرسل و مثنوی علیه کالذی یغشی علی من الموت ای که در آن زمین الذی یغشی علیه که ابن النافع و غیره
 و گاهی زیاده از آن مثنوی قولی فکان قیاب قوسین او ای فکان قیاب قوسین قریب قیاب قوسین کذا
 فی الوسیط و یضاده و فی النیشافری قال بل العربیه هم من باب حذف المضاف فی فکان مثنوی قریب
 جریل مثل قیاب قوسین انتمی و گاهی مضاف الیه را حذف میکنند مضاف الی گاهی بجای گذارد یعنی بلا تین
 و بلا تین تین و جمع و مثنوی قولی و مثنوی قولی مضاف الیه را حذف میکنند مضاف الیه باشد کما هو الحال فی قولی

[illegible]

[illegible] $\Delta L, L$

کافیہ محشی - خط التعلیق -
 تشبیل الکافیہ - شرح عربی کافیہ مصنفہ مولوی
 عبدالحق خیر آبادی -
 شرح کافیہ فارسی مصنفہ میر سید شریعت -
 مملوہ کلکتہ -
 شرح فارسی تہذیب کا فیہ از مولوی محمد ابراہیم -
 حل الترکیب - کافیہ فارسی زبان مصنفہ مولوی
 برہان الدین -
 شرح ملا جامی - شرح کافیہ کی محشی از ملا عبد الرحمن
 جامی جلی قلم -
 حاشیہ جمال و حاشیہ عبد الرحمن - بر شرح
 ملا جامی بیکابی - حاشیہ جمال از ملا محمد جمال - و
 حاشیہ عبد الرحمن از ملا عبد الرحمن اسفرائی -
 حاشیہ جمال - فقط محشی بر شرح ملا جامی از محمد جمال -
 حاشیہ عبد الرحمن - فقط بر شرح ملا جامی مصنفہ
 ملا عبد الرحمن اسفرائی -
 حاشیہ عبد العفو - تکمیل بر شرح ملا جامی از مولوی
 عبد العفو و تکمیل از مولوی عبد الحکیم دو جلدیں -
 حاشیہ اخوند شیخ - بشرح ملا جامی از عنایت الدین -
 جامع الترمذی - شرح فارسی کافیہ از مولوی عبد الغنی -
 رضی کلان - شرح کافیہ عربی از محمد بن الحسن
 اسرہ آبادی مشہور شیخ رضی -
 اصل اصول نحو - از مولوی محمد حسن خان بہادر
 صدر الصدور -

کلمہ مستخرج - اصول صرف و نحو مصنفہ منشی
 محمد حبیب اللہ خان -
 مصدر فیوض صرف و نحو فارسی کے قواعد و اردو میں لکھنے والا
 دریا سے عقل - صفوۃ المقادیر کو فارسی جدید و عربی
 کے ساتھ تازہ ترتیب دی ہے مرتبہ منشی لکھنؤ
 قواعد صرف و نحو اردو - مصنفہ مولوی
 امام بخش بہائی -
 چار ماہ تہذیب اردو - چار گلزار - صرف و نحو عروض
 و قافیہ ترجمہ منشی محمد یوسف خان -
 مجموعہ صرف و نحو - امداد الادب - کتبہ صرف عربی
 میزان سے شافیہ تک کا بیان اردو میں مصنفہ
 مولوی امداد علی ٹیپٹی کلکتہ -

کتب نشات فارسی

انشائے بہار عجم - از منشی امانت علی -
 انشائے فیض ساکن - از منشی حفیظ احمد آداب
 و انقباب انشائے آموزی مترادف المعنی الفاظ
 ہر موقع کے جمع کیے ہیں منشیوں کے لیے تعلیم آموز
 کتاب ہے -
 انشائے خلیفہ خط التعلیق - از خلیفہ شاہ محمد
 تنوخی -
 ایضاً - خط شکست -
 انشائے تمیز - از منشی کالی راستہ تیز خالص -
 انشائے مادھورام خط التعلیق - از منشی
 مادھورام -
 ایضاً خط شکست - حسب مراتب بالا -
 انشائے نمبر خط التعلیق - از میر جانی نیر لاہوری -
 ایضاً خط شکست - مصنفہ ایضاً -
 توپاؤ نمبر خط التعلیق - از میر جانی نیر لاہوری -
 انشائے بہار ہند - از مولوی عبدالغفر نیر لاہوری -

کتب صرف اردو

معلومات فوقانی - معرفت بہ تحقیق الحروف
 قواعد صرف مصنفہ مفتی غلام صغدر لاہوری -
 اصول عجیبہ - مصنفہ مولوی محمد جمال الدین خان
 مرحوم -

انشائے جامی - از ملا عبد الرحمن جامی -
 انشائے طاهر و حیدر - از میرزا طاهر و حیدر -
 انشائے فالق - از مولوی فالق -
 انشائے دولت رام - از منشی دولت رام -
 انشائے صفدری - از منشی غلام صفدر لاہوری -
 انشائے گلزار رحیم - از مولوی مقبول احمد -
 انشائے مفید - از منشی حسن لال -
 دستور الصبیحان ابتدائی کتابت شاکر علی خان لاہور -
 انشائے دلاویز - در تلامذہ منظر خج از مولوی
 عبد العزیز آردی -
 انشائے محبوب - مخصوص فارسی الفاظ کا التزام -
 انشائے صفیر بقیل و صحت نامہ از مولوی عبد العزیز
 ظہیر الاشتا - از منشی ظہیر الدین -
 نثر الکریم و عرف بدیع کا نامہ ہنر - از مولوی
 روح الامین نقشبندی -
 انشائے بہر بہارے - از منشی بہر بہارے -
 انشائے دلکش گلان - از سید شاکر علی بخاری -
 ایضاً خرد - مصنفہ ایضاً -
 انشائے بے نقاط - از منشی کامنیا پر شاہ وادان -
 انشائی لطیف - از منشی میر لال -
 انشائے راحت جان -
 رقصات عالمگیری - کلام عالمگیر بادشاہ -
 رقصات عزیز می - از مولوی عبد العزیز آردی -
 رقصات قتیل - از میرزا محمد حسن قتیل -
 رقصات ابو الفضل - از شیخ ابو الفضل فیروز
 اکبر بادشاہ -
 انشائے ابو الفضل بہر بہر دفتر محشی -
 وزیر اکبر بادشاہ -
 منتخبات یادگار ابو الفضل - نہایت
 خوشخط واضح -

انشائے خیالات ناوہ - از منشی ہریرا برین دہلوی -
 سہ شعر ظہوری مع مقدمات ثلاثہ ظہوری - از
 ملا نور الدین ظہوری تہنری -
 سنج سہ شعر ظہوری - صہبائی شہاب مولوی
 امام بخش صہبائی دہلوی -
 ایضاً - صرف شعر نورس کی مفتی محمد سعد اللہ رحیم
 پنجہرقہ ظہوری - یاد و شرح از ملا نور الدین تہنری -
 سنج سہ شعر ظہوری - صہبائی از مولوی
 امام بخش صہبائی دہلوی -
 پنجہرقہ ولایت - از منشی سید ولایت حسین -
 رقصات گلزار ولایت - مصنفہ ایضاً -
 دنیا بازار - ارادت خان واقعہ نگین صہبائی در تعریف
 دکانین پیشہ واران -
 شرح دنیا بازار - از مولوی امام بخش
 صہبائی -
 شبنم شاداب محشی - از ملا ظہیری تفرشی -
 شرح شبنم شاداب - از مولوی امام بخش
 صہبائی دہلوی -
 رقصات بیدل - کلام میرزا عبد القادر بیدل
 رقصات محمد علی خان -
 رقصات مظہری - بلیس عبارت از شیخ محمد صادق
 رقصات امان اللہ سیفی - از مولوی امان اللہ -
 رقصات نظامیہ - از منشی نظام الدین -
 رقصات گلستان حکمت - با نقباس ہمارت
 گلستان خدی در رقصات از مولوی عبد العزیز آردی
 دستور الکتوبات -
 رقصات فیاض بہشتان - مجموعہ کتب متیب از
 منشی سید ولایت حسین -
 رقصات کسبہ محشی - دستور العزیز
 رسالہ ظہور اسرار رقصات محشی از ملا طہر -

உயர்வு

10

DUE DATE

171340

AL-6

19360
ALC
UN

ALC

1950

عينة العادة في اثبات الوفاة

DATE	NO.	DATE	NO.